**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010725**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

من ابتدای جلسه تسلیت می‌گویم وفات مرحوم آقای محفوظی را، آقای محفوظی همۀ کسانی که با ایشان ارتباط داشتند از اخلاص و عطوفت پدرانۀ ایشان نسبت به طلبه‌ها یادآوری می‌کردند و گوشزد می‌کردند. خیلی از شاگردان ایشان احساس این عطوفت پدرانه را از ایشان داشتند، اساتید مدرسۀ سید الشهداء خیلی‌هایشان شاگردان قدیمی ایشان بودند. خدا رحمتشان کند خیلی زود بود مرگ ایشان ولی بالأخره مرگ هر زمان بیاید دیگر تقدیر الهی است و یک روز هم ما می‌رویم.

بحث ما بحث این بود که در مجهولَیْ التاریخ آیا استصحاب ذاتاً جاری هست یا ذاتاً جاری نیست. مرحوم آخوند یک بیانی داشتند، آقای روحانی در حاشیه بیان مرحوم آقای آخوند را توضیحاتی می‌دهند و نهایتاً می‌پذیرند. حالا من بیان آقای روحانی را که در حاشیۀ منتقی الاصول هست با حذف بعضی از مقدماتی که ایشان در بحث به کار برده و با افزودن بعضی نکات دیگر با کم و زیاد کردن‌هایی عرض می‌کنم. حالا صرفنظر از این که این دو تا احتمالی که ذکر می‌کنم،‌این احتمالات، احتمالات کلام مرحوم آخوند باشد یا نباشد به هر حال خودش یک تقریبی هست این کلام مرحوم آقای روحانی که می‌شود خود این تقریب را مد نظر داشت. در مورد این تقریب ابتداءً یک نکته‌ای را اشاره کنم، ما در نقد کلام مرحوم آقای صدر که اینجا شبهۀ مصداقیۀ نقض یقین به شک است و ممکن است اینجا نقض یقین به یقین باشد عرض کردیم که یقین ناقض باید به همان عنوانی باشد که یقین منقوض به آن عنوان تعلق گرفته. اینجا یقین ناقض ما به نحو اجمالی هست و این یقین ناقض داخل در بل ینقضه بیقین آخر نیست. با توضیحاتی که در جلسۀ قبل گفتیم. با توجه به این نکته تقریب کلام آقای روحانی را توجه کنید باید به گونه‌ای این تقریب بیان بشود که این اشکالی که ما به آقای صدر مطرح می‌کردیم به این تقریب نیاید. نکتۀ اضافه‌ای که می‌خواهم در مورد این تقریب عرض کنم همین است که این تقریب آیا آن اشکالی که ما به آقای صدر می‌کردیم به آن می‌آید یا نمی‌آید؟ می‌خواهیم بگوییم که آن تقریب این اشکال به آن وارد نمی‌شود.

آقای روحانی اینجوری تعبیر می‌فرمایند، می‌فرمایند که ما مثلاً دو تا حادثه‌ای که داریم که یک حادثه‌اش فوت موروث و یک حادثه‌اش اسلام وارث هست، این دو تا حادثه را نسبت به همدیگر داریم می‌سنجیم. می‌گوییم موت موروث نمی‌دانیم در زمان اسلام وارث آن عدم موتش تبدیل به وجود شده یا نشده. خب اینجا سه تا زمان در نظر گرفته شده، یک زمانی که موت نبوده است، اسلام هم نبوده است. و زمان دوم و سومی که مردد هست کدام یکی از اینها زمان اسلام است، کدام یکی از اینها زمان موت است. بحث این هست که در استصحاب لازم است که نقض یقین به شک علیٰ جمیع التقادیر باشد. شک ما در این هست که، ما عدم موت را به قیاس به زمان اسلام داریم می‌سنجیم. دو جور ما ممکن است این را ملاحظه بکنیم. یک موقعی اسلام را می‌گوییم اسلام ممکن است در زمان دوم تحقق پیدا کرده باشد، ممکن است در زمان سوم تحقق پیدا کرده باشد. زمان تحقق اسلام را در نظر می‌گیریم، خب اشکال این هست که ما بنابر این که اسلام در زمان سوم تحقق پیدا کرده باشد دیگر در عدم موت شک نداریم. چون اگر اسلام در زمان سوم تحقق پیدا کرده باشد زمان دوم، زمان موت است و آن عدم موت به موت تبدیل شده، نقض یقین به یقین شده. بنابراین ما علیٰ جمیع التقادیر باید نقض یقین به شکل باشد و این علی جمیع التقادیر نیست، فقط در صورتی که اسلام در زمان دوم باشد نقض یقین به شک است. این را توجه بفرمایید. اینجا، این که ما می‌گوییم اسلام اگر در زمان دوم باشد مثلاً نقض یقین به شک است، اگر در زمان سوم باشد نقض یقین به یقین است، با فرضی که، در تقریب این هست اگر زمان سوم باشد ما علم تفصیلی پیدا می‌کنیم که موت در زمان دوم است. یقین ناقض به عنوان تفصیلی است، نه به عنوان اجمالی. حالا بحث می‌کنم که درست است این تقریب یا درست نیست. می‌خواهم اصل تقریب اوّل روشن بشود، ما یقین که اینجا به عنوان یقین ناقض قرار می‌دهیم یقین اجمالی نیست، یقین به عنوان اجمالی نیست. یقین به عنوان تفصیلی است. اگر اسلام در زمان سوم باشد موت در زمان دوم است قطعاً، به عنوان تفصیلی. پس بنابراین اینجا نقض یقین به یقین است و داخل در ذیل عبارت است. این اشکال.

اما اگر ما عدم را که به اضافۀ زمان حادثۀ دیگری در نظر می‌گیریم آن حادثۀ دیگری را نگوییم ممکن است، دو تقدیر دارد. یا در زمان. نه، قطع نظر می‌کنیم از این که در زمان دوم هست یا زمان سوم هست. اگر قطع نظر کرده باشیم به هر حال احتمال ایشان تعبیر می‌کند که

شاگرد: یعنی همان زمان را وسط نکشیم؟

استاد: حالا تعبیر ایشان را من، عین تعبیرشان را بخوانم. ایشان می‌گوید که یک زمان این هست که ما می‌خواهیم عدم را به زمان حادثۀ دیگر سرایت بدهیم، علیٰ کلا تقدیریَهْ. خب اگر این را بخواهیم عدم را سرایت بدهیم بنابر تقدیر دوم خب ما یقین داریم که آن عدم به وجود تبدیل شده. یک موقعی نه علی کلا تقدیریهْ نمی‌گوییم، ما قطع نظر از این که،

«و أما إذا لوحظ العدم بالإضافة إلى زمان الآخر مع قطع النّظر عن كونه في هذا الآن أو ذاك، بل لوحظ بحياله- كما هو ظاهر الكفاية- فمن الواضح أنّه زمان واحد مردّد بين آنين أحدهما متصل بزمان المتيقّن و الآخر منفصل، فيتأتى إشكال عدم إحراز اتّصال زمان الشك بزمان اليقين.»

اینجوری تعبیر کرده.

«و الّذي يتحصّل: أنّه إن كان العدم ملحوظا بالنسبة إلى زمان الآخر بما هو أحد الزمانين الثاني أو الثالث بحيث أريد جرّه إليه أينما كان، كان الإشكال فيه ما ذكرناه من احتمال مصادفته لمورد العلم بالخلاف»

چون یک زمانش، زمان علم به خلاف هست و این علم تفصیلی به خلاف هم داریم.

«و إن لوحظ بالنسبة إلى زمان الآخر الإجمالي مع قطع النّظر عن الزمانين الثاني و الثالث، جاء إشكال عدم إحراز تحقّق اتّصال زمان الشك بزمان اليقين الّذي هو ظاهر الكتاب.» ظاهر کفایه این است «فالإشكال وارد على أيّ تقدير.

هذا غاية ما يقرّب به كلام صاحب الكفاية، فتأمّل فيه و في أطرافه فإنّه لا يخلو عن دقة.»

ایشان اینجوری عبارت را بیان کردند.

حالا من عرض کنم که اینکه علیٰ کلا التقدیرین چه اسلام در زمان دوم باشد، چه اسلام در زمان سوم باشد ما باید شک داشته باشیم، این اشکال شبیه همان اشکالی هست که در استصحاب فرد مردد مطرح بود. در استصحاب فرد مردد مرحوم نایینی همین اشکال را مطرح کرده بودند که ما باید شک علیٰ جمیع التقادیر داشته باشیم. و ما شک علیٰ جمیع التقادیر نداریم. این فرد مرددی که مردد است بین فرد طویل و فرد قصیر، مردد است بین زید و عمرو، اگر زید باشد ما یقین داریم که باقی است، اگر عمرو باشد یقین داریم باقی نیست. این اشکالی بود که آنجا طرح شده بود. آنجا ما پاسخ‌هایی که می‌دادیم که عمدۀ پاسخش این بود که اینجا خلط شده بین این که، یعنی ما اگر واقعاً این فردی که مورد نظر ما هست اگر واقعاً زید باشد یا واقعاً عمرو باشد، این باعث نمی‌شود که علم ما از بین برود، شک ما از بین برود. اگر علم داشته باشیم که زید است، شک ما از بین می‌رود. و الا مجرد این که واقعاً زید باشد که باعث نمی‌شود که وجود واقعی زید، زید بودن این آقا بوجوده الواقعی که شک ما را از بین نمی‌برد. اگر علم داشته باشیم که زید است، شک ما را از بین می‌برد. اگر علم داشته باشیم که عمرو است، شک ما را از بین می‌برد. و این تقدیر این که علم داشته باشیم یعنی تقدیر این هست که اگر شک نداشته باشیم. این مقدار دیگر علی جمیع التقادیر را که به این معنا که نباید معتبر بدانیم. ما آنجا عرض می‌کردیم که هیچ وقت استصحاب این که ما شک می‌کنیم، شک عاملی ایجاد شده، اصلاً نمی‌دانیم زید عادل هست یا عادل نیست، نمی‌دانیم زید شراب خورده است، تا از عدالت بیفتد، یا شراب نخورده تا از عدالت نیفتد. ما باید بگوییم که بنابر، بر فرضی که بدانیم شراب خورده است هم باید شک داشته باشیم، بر فرضی که بدانیم خب این شک نداریم. بر فرضی که بدانیم شراب نخورده است باید شک داشته باشیم، بر فرضی که بدانیم شک نداریم، اصلاً شک منشائش این است که نمی‌دانیم شراب خورده یا شراب نخورده. ما هم اینجا علتی که نمی‌دانیم این فرد مردد باقی هست یا باقی نیست نمی‌دانیم زید است یا عمرو است. اگر بدانیم زید است باید هم علم داشته باشیم، نه، آن لازم نیست. در ما نحن فیه هم همین هست، ما بحث سر این هست علتی که ما شک داریم که آن موت، عدم موت موروث هنوز باقی هست یا هنوز باقی نیست، عدم موتی که منشأ اثر هست در زمان اثر باقی هست یا در زمان اثر باقی نیست، به خاطر این که نمی‌دانیم اسلام در زمان دوم تحقق پیدا کرده است یا در زمان سوم تحقق پیدا کرده است. اگر اسلام در زمان، چه در زمان دوم تحقق پیدا کرده باشد، چه در زمان سوم تحقق پیدا کرده باشد علیٰ ای تقدیر من شک دارم در موت. اگر واقعاً اسلام در زمان سوم هم تحقق داشته باشد، اگر واقعاً در زمان سوم هم تحقق داشته باشد من در این که این در هنگام اسلام موت تحقق داشته است یا تحقق نداشته است شک دارم. چون اگر واقعاً هم اسلام در زمان سوم تحقق داشته باشد من که علم ندارم که اسلام در زمان سوم تحقق دارد. چون علم ندارم، بنابراین شک دارم که در زمان اسلام واقعی آیا عدم موت تبدیل به موت شده است یا نشده است؟ چه اسلام واقعی، واقعاً، اسلام واقعاً در زمان دوم باشد، چه در زمان سوم باشد من علی ای تقدیر شک دارم که این عدم موت به زمان واقعی اسلام، استمرار داشته است یا استمرار نداشته است. بله، اگر می‌دانستم که اسلام در زمان دوم بوده است، یا در زمان سوم بوده است، دیگر نمی‌توانستم موت را عدمش را استصحاب کنم. ولی این که دیگر شرط نیست اگر می‌دانستم. کلا التقدیرین که می‌گوییم کلا التقدیرین واقعی، یعنی چه واقعاً اسلام در زمان دوم باشد، چه اسلام در زمان سوم باشد علی ای تقدیر من شک دارم که در زمان موت، در زمان اسلام این عدم موت تبدیل به موت شده است یا نشده است. بنابراین استصحاب می‌شود کرد، احتمال نقض یقین به شک هم اینجا نیست. و این خلط شده. این دقیقاً همان اشکالی است که آنجا در بحث فرد مردد شده بود که ما آن پاسخ را مطرح می‌کردیم. این این مطلب.

اما آن قید دیگری که آقای روحانی مطرح کرده بودند که ظاهر کتاب این هست که آن زمان اسلام، زمان مردد بین آن دوم و آن سوم هست. یعنی ما قطع نظر از زمان تفصیلی است. بحث ما این بود اگر قطع نظر از زمان تفصیلی کردید دیگر دوباره این که مردد بین زمان دوم و زمان سوم یعنی چی؟ یک بار قطع نظر می‌کنیم بعد دوباره ملاحظه می‌کنید؟ همان اشکالی که مرحوم آخوند مطرح می‌کردیم، که شما می‌گویید اگر به ملاحظۀ عمود زمان ملاحظه نکنیم. بلکه به ملاحظۀ حادثۀ دیگر در نظر بگیریم، بعد حادثۀ دیگر را می‌گویید این حادثۀ دیگر ممکن است در زمان دوم باشد، ممکن است در زمان سوم. دوباره پای عمود زمان را وسط می‌کشید. این دیگر معنا ندارد دوباره پای عمود زمان را وسط بکشید. این یعنی اگر قرار باشد ملاحظۀ زمان و عمود زمان نشود حتی به نحو اجمالی هم نباید دیگر ملاحظه‌اش بکنید. این که به نحو اجمالی بخواهید ملاحظه کنید این خلاف فرض است، و نیازی نیست اصلاً ملاحظه بشود. ما می‌گوییم که اینجوری می‌گوییم، ما می‌گوییم یک زمانی اسلام و موت هیچکدامشان تحقق نداشته که این زمان قبل از تحقق اسلام و موت بوده است. اسلام و موت زمان واقعی دارند دیگر، شارع می‌گفت به آن زمان واقعی. قبل از آن زمان واقعی یک زمانی بوده که نه اسلام بوده است نه موت بوده است. زمان اسلام بعد از این است دیگر. ما نمی‌دانیم زمان اسلام آن عدم موتی که در آن زمان قبلی بوده است تبدیل به موت شده است یا نه. استصحاب عدم می‌کنیم. دیگر لازم نیست دیگر اصلاً پایش را وسط بکشید.

شاگرد: این تحلیل این که ما ؟؟؟ باعث نمی‌شود که این

استاد: نه فرض این است که ما، نه دو نکته هست، یک نکته این است که آیا ملاحظۀ زمان به نحو این شکلی درست است یا درست نیست، ما اثباتاً می‌گفتیم اصلاً این درست نیست. آن چیزی که عرف ملاحظه می‌کند زمان تفصیلی را ملاحظه می‌کند. این که ما به ملاحظۀ عمود زمان نباشد، به ملاحظۀ حادثۀ دیگر باشد، آن عرفی نیست ما قبول داریم عرفی نیست.

شاگرد: با حالت غیر عرفی‌اش، ؟؟؟ یک مقدار از زمان را نمی‌شود.

استاد: نه می‌توانیم، همینجوری که من عرض کردم، نه اصلاً چیزش کار نداریم که آن کی است، به کی‌اش

شاگرد: به ذهنمان نیاوریم.

استاد: نه ملاحظه‌اش هم نمی‌کنیم، قطع نظر از آن می‌کنیم. این که کی است نمی‌گوییم. ما می‌گوییم بالأخره یک زمان واقعی اسلام بوده است، قبل از این زمان واقعی مرگ نبوده است. نمی‌دانم آن عدم مرگ به این زمان واقعی اسلام کشیده شده یا نشده، تمام شد.

شاگرد: گفتیم که نمی‌بیندش باعث نمی‌شود که آن واقعاً

استاد: نه واقعاً. ما اصلاً ملاحظه‌اش نمی‌کنیم.

شاگرد: اصلاً دست شما نیست که

استاد: نه بحث، ببینید یک موقعی صحبت سر این هست که، یعنی ما می‌گوییم که، البته این اشکال اینجا وجود دارد.

شاگرد:‌ استصحاب یعنی جر و مستصحب فیه در زمان دیگر. یعنی یک مقدار از زمان نمی‌توانیم

استاد: نه، جرّ مستصحب در زمان ولی نه زمان تفصیلی. نه زمانی که عنوان یک، دو، سه، ولو زمانی که بتوانیم مشخص کنیم ساعت چند است. زمانی که بعد از آن زمان باشد. زمان اسلام بعد از آن زمان عدم موت است دیگر.

شاگرد: زمان نسبی

استاد: زمان نسبی تعبیر می‌کنم.

شاگرد: این زمان نسبی در عمود زمان انطباقش قهری است دیگر.

استاد: به آن اصلاً کار ندارم. یعنی چی انطباقش قهری است؟ یعنی ببینید آقای خویی که تعبیر می‌کند که، حتی در معلوم التاریخ هم، ما وقتی زمان نسبی را در نظر بگیریم نسبت به زمان نسبی شک داریم. درست هم هست. من مشکل اثباتی‌اش را کار ندارم و این غیر عرفی است. ما قبول نداریم، آن غیر عرفی است ولی در آن ملاحظۀ غیر عرفی که می‌خواهیم بکنیم دیگر شما نباید آن را بیاورید، این اوّلاً.

ثانیاً اشکال دیگری که ما مطرح می‌کردیم آن این بود که اینجور نیست که یقین به شک متصل نباشد. مرحوم آخوند می‌فرمایند که زمان یقین، زمان شک باید به زمان یقین متصل باشد. اگر اسلام در زمان سوم تحقق پیدا کرده باشد آن عدم موت به موت تبدیل شده. نه این که عدم موت، ما دیگر شک نداریم. نه این که شک داریم، شک غیر متصل. اشکال این نقض یقین به یقین و این بحث‌ها مطرح کنیم. یعنی اشکال اوّل را باید مطرح کنیم. این اشکال دوم باید به اشکال برگردد. چون اینجا اشکال عدم اتصال یقین، شک به یقین نیست، اشکال این هست که آن یقین سابق به یقین دیگری تبدیل شده است. دیگر شک نداریم. نه این که شک داریم، شکش متصل نیست. شک نداریم. یعنی آن شکی که موضوع اثر باشد. پس بنابراین این اشکال دوم علی ای تقدیر وارد نیست. اگر بخواهد تقریر، تقریر فنی باشد، این اشکال باید به اشکال قبلی برگردد که بعضی‌ها کلام مرحوم آخوند را بازگشت دادند به این که مرحوم آقای صدر می‌گوید که ممکن است اشکال مرحوم آخوند همان اشکال ما باشد، ولی به اصطلاح درست نتوانسته بیان کند. هر چند در کلام مرحوم آخوند قرائنی هست که نشان می‌دهد مراد این نیست ولی ممکن است روحاً همین اشکال را می‌خواسته مطرح کند ولی نتوانسته مطرح کند. بنابراین این، علتش هم این هست که در واقع روشن هست که اگر اسلام در زمان سوم تحقق داشته باشد عدم موت در زمان دوم به موت تبدیل شده است، بنابراین عدم موت تا زمان سوم، ما شک نداریم که در زمان اسلام این موت تحقق پیدا کرده. چون فرض این است که در زمان دوم موت تحقق پیدا کرده، و این موتی که در زمان دوم تحقق پیدا کرده منشأ می‌شود که ما شکمان از بین برود، نه شک غیر متصل پیدا کنیم.

شاگرد: شاید منظورشان همان فرمایش شماست که وجود واقعی باعث نمی‌شود که شک زائل بشود، لذا علی کلا التقدیرین شک داریم ولی علی کلا تقدیرین متصل نیست آن دو تا عدم شک که ؟؟؟ شک را علی کلا التقدیرین داریم، نقض یقین به یقین نیست. نقض یقین به شک است ولی مشکوک و متیقن ما علی کلا التقدیرین متصل نیستند، تقریر متصل هم

استاد: یعنی ما، من نمی‌فهمم چجوری بیانی که می‌فرمایید به هر حال متوجه نشدم، بعداً می‌فرمایید. این محصّل عرائض ما. من دیگر می‌خواهم بحث را ادامه‌اش ندهم. البته به نظرم حالا من یک نکته‌ای عرض بکنم من فردا و پس فردا بحث نیست من مسافرت می‌روم، نائب الزیارة هستیم ان شاء الله نجف و کربلا ان شاء الله. کنگره‌ای آنجا ما را دعوت کردند ما ان شاء الله. البته احتمال زیاد فردا مدرسه هم تعطیل باشد به خاطر تشییع جنازۀ آقای محفوظی ولی حالا عرض کنم خدمت شما.

این است که ما دیگر به نظرم نکات این بحث تمام است. فقط من یک بحثی را قبلاً حذف کرده بوده، به نظرم می‌رسد این بحث را مناسب است بحث کنیم، این فرق بین ترکیب و تقیید و این بحثی که آقای صدر خیلی در این بحث‌ها محور قرار داده و محور این که تقیید چی است؟ ترکیب چی است؟ این تأثیرش با این بحث‌ها، چون این کلامی هست که از مرحوم نایینی و دیگران وارد شده، قبل از ایشان من در کلمات شیخ و اینها به این شکل ندیدم و شیخ و آخوند و اینها تقیید و ترکیب به این شکل. و بعد در کلام مرحوم نایینی وارد شده و به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته شده کأنّه در جایی که دو جزء موضوع به نحو ترکیبی اخذ شده باشند استصحاب جاری است و الا اگر به نحو تقییدی اخذ شده باشند استصحاب در احد الجزئین به ضمّ وجدان وجود جزء دیگر ثمره‌بخش نیست و این بحث را به نظرم مناسب بود ما این را حذف کرده بودیم ولی به نظرم برگردیم این بحث را یک بار دیگر در موردش صحبت کنیم خوب هست. ما با همان محوریت کلام آقای صدر همین بحث را که در اجزاء مرکب شرط جریان استصحاب این هست که به نحو تقییدی نباشد، بلکه به نحو ترکیبی باشد، این را حالا ملاحظه بفرمایید ان شاء الله شنبه توفیق باشد ما بتوانیم خدمت دوستان باشیم آن جا ان شاء الله بحث را دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان